

تحلیل سیاست خارجی و هویت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

محمد مهدی یاقوتی^۱

چکیده: سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، به نوعی حاصل تاریخ معاصر ایران و به عبارت دیگر، برسازنده آن است که مهم‌ترین حلقه واسط و رابط انقلاب اسلامی با جهان پیرامونی است که در نوشتار حاضر، مطالعه تحلیلی آن با دو ملاحظه عمده انجام شده است: اولاً، این مقاله ضمن توجه به گفتمان‌های متفاوت دولت‌های پس از انقلاب اسلامی، ناظر به گفتمان اصلی و شاخص‌های معرفت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. ثانیاً، با احتجاج درباره مدلول نظریه «سازهانگاری» مبنی بر نقش غیر تبّعی و مستقل ساخت نرم‌افزاری نظام و محیط ادراکی در سیاست خارجی و قابلیت تأثیر و تأثر دیالکتیک با فرهنگ و هویت داخلی، قابلیت توضیحی و تطبیقی این رهیافت بین‌المللی برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پیگیری شده است. ادراک و تلقی خاص جامعه انقلابی ایران اسلامی نسبت به تاریخ معاصر، منبع عمده‌ای برای هویت‌یابی جهان امروز نزد ایرانیان است. به علاوه، هویت ایرانی همانند رفتار سیاست خارجی مبتنی بر آن از تنوع، پیچیدگی، انعطاف‌پذیری و تغییرپذیری برخوردار است. این تعامل دیالکتیکی برسازنده، موجب گفتمان حاکم بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک نظام سیاسی نوپا و دارای ذهنیت و تلقی خاص از نظام بین‌المللی است. برای تبیین و توضیح بهتر این موضوع در انتها، با توجه به اهم مؤلفه‌های هویتی فرض شده برای جمهوری اسلامی، به واکاوی رفتار هویتی جمهوری اسلامی ایران در مقابل ایالات متحده آمریکا و رژیم غاصب صهیونیستی در حوزه سیاست خارجی پرداخته خواهد شد.

واژگان کلیدی: هویت، منافع ملی، سازهانگاری، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، آمریکا.

۱. آقای محمد مهدی یاقوتی، دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه

تلاش برای شناخت و فهم دقیق و صحیح رفتار خارجی دولت - ملت‌ها یکی از دلمشغولی‌های فکری کهن اهل علم و اندیشه است که عمری به درازای حیات دولت-ملت‌ها دارد. بخشی از این اندیشه‌ورزی در زمینه تبیین نظری سیاست خارجی صورت گرفته و به تولید نظریه‌های گوناگون سیاست خارجی انجامیده است؛ با این وجود هنوز نظریه عام و جهان شمولی در سیاست خارجی که مورد اتفاق باشد ارائه نشده است. تاکنون در زمینه تحلیل سیاست خارجی کشورها نظریه‌ها و دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. در ابتدا غالب رویکردهای تحلیل سیاست خارجی تحت تأثیر جریان واقع‌گرایی بودند. با وقوع انقلاب رفتاری، سه دیدگاه خاص در حوزه تحلیل سیاست خارجی به وجود آمد که از آن‌ها با عنوان فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، سیاست خارجی مقایسه‌ای و محیط روانی سیاست خارجی یاد می‌شود. با پیدایش و گسترش دیدگاه پسااثبات‌گرایی در علوم اجتماعی، به ویژه در روابط بین‌الملل در حوزه تحلیل سیاست خارجی، سه رویکرد جدید یعنی نهادمحور، جامعه‌شناسانه و رویکردهای فرهنگی و هویت محور به وجود آمدند (یزدان‌فام، ۱۳۸۷: ۲۷۶-۲۴۷). سازه‌انگاران، به‌عنوان یکی از نحله‌های فکری پسااثبات‌گرا معتقدند فهم این که بازیگران چگونه منافع خود را توسعه می‌دهند برای تبیین طیف گسترده‌ای از قضایای بین‌المللی که خردگراها از آن چشم‌پوشی کرده‌اند یا درک درستی از آن ارائه نمی‌کنند بسیار حیاتی است. براساس تحلیل‌های سازه‌انگاران، نمی‌توان روابط بین‌الملل را در حد یک سلسله تعاملات و رفتارهای عقلایی در چارچوب محدودیت‌های مادی و یا نهادی در سطوح ملی و بین‌المللی تقلیل داد. از این دیدگاه، تعاملات دولت‌ها صرفاً براساس یک سلسله منافع ملی تثبیت‌شده شکل نگرفته بلکه در طول زمان به صورت یک نوع الگوی رفتاری از طریق هویت‌ها قوام می‌یابد و یا آن که به هویت‌ها شکل می‌دهد. سازه‌انگاران اعتقاد دارند که منافع دولت‌ها و هویت‌ها می‌توانند از طریق تعاملات واسطه‌ای نهادی در سطحی نظام‌مند دستخوش تغییر و دگرگونی شوند (قوام، ۱۳۸۸: ۳۲۰). سازه‌انگاری عنوان می‌کند که بازیگران برحسب معانی ذهنی، زبانی و تلقی‌های خود که برآمده از هویت آن‌هاست دست به کنش و واکنش می‌زنند و در این تعامل، واقعیت را ساخته و خود در تعامل با واقعیت ساخته می‌شوند. بازتاب چنین تلقی در تبیین رفتار سیاست خارجی یک کشور آن است که دولت‌ها براساس هویت زمینه‌مند خود، جهان را برای خود تعریف می‌کنند و براساس آن دست به کنش و واکنش زده و از این طریق واقعیت نظام بین‌الملل را برمی‌سازند و به‌گونه‌ای دوسویه، در رابطه با آن ساخته شده و هویت

آن‌ها دچار دگرگونی می‌شود. دولت‌ها در مقام بازیگران صحنه بین‌المللی، تفسیر می‌کنند، تصمیم می‌گیرند، اعلام می‌کنند و در نهایت اجرا می‌کنند، ولی همه این کارها را براساس چارچوب درک خود از جهان انجام می‌دهند که ماهیتی بین‌الذنهانی دارد.

سررشته سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به زنجیره بیشماری از عناصر تأثیرگذار چون تأثیر آموزه‌ها و تعلقات مذهبی، نگاه تاریخی و آرمان‌گرایی نسبت به دوستان و دشمنان، محیط ذهنی و پیرامونی پیوسته است که به دلیل تعدد و در هم تنیدگی این عناصر، امکان تعیین وزن هر یک از آن‌ها کاری دشوار است؛ به‌ویژه که شتاب تحولات و ورود عناصر جدید بر پیچیدگی موضوع افزوده، جایگاه و وزن آن‌ها را به فراخور شرایط تغییر می‌دهد. این مطالب همگی بر چندوجهی بودن پدیده سیاست خارجی دلالت داشته و گویای منابع متکثر و متداخل هنجارهاست که برجسته شدن عنصری از آن، تابعی از ملاحظات متعدد و تطور ذهنی جوامع است. فرهنگ سیاسی معاصر ایران، دارای سه لایه یا بُعد مذهبی، سنتی- ایرانی و مدرن یا آمیزه‌ای مرتبط با سه عنصر دیانت، ملیت و تجدد است. در میان این ابعاد اساسی، لایه مذهبی یکی از ارکان مقوم هویت جمهوری اسلامی ایران شناخته می‌شود، چنان که در ابتدای مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آورده شده است: «ویژگی بنیادی این انقلاب نسبت به دیگر نهضت‌های ایران در سده اخیر، مکتبی و اسلامی بودن آن است». این هنجارها که در فرهنگ اجتماعی و سیاسی معاصر ایران به عنوان رویکرد رایج حاکم بر مناسبات آن پذیرفته شده‌اند، واحد تحلیل را نه در مرزهای ترسیم شده در دولت - ملت بلکه امت اسلامی معرفی می‌کنند. تأثیر این لایه در صحنه عمل نیز به مجموعه‌ای از مواضع جدید و رفتارهایی انجامیده که نشان می‌دهد برداشت‌های ذهنی و متغیرهای معنایی بر آمده از آن، چگونه جمهوری اسلامی ایران را دارای مختصات منحصر به فردی ساخته است. انقلاب اسلامی، تئوری‌های قدرت در معادلات کلان جهانی را به چالش کشانده و در برآیندی کلی، به منزله طرح نوینی تلقی شد که فراتر از فضای شیعی، الهام‌بخش معنوی ملت‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش به‌ویژه در جوامع مسلمان شد و به تبع آن، دین اسلام از حاشیه معادلات بین‌المللی خارج شده و در مرکز فضای ذهنی دنیای معاصر نشست. لایه و سطح دوم فرهنگ سیاسی جمهوری اسلامی ایران را سنت‌ها، آداب و رسوم و نیز باورهای مشترک ایرانی شکل می‌دهند که در طول تاریخ تکوین یافته است؛ ارزش‌های رایج در دوران ایران باستان مانند اسطوره نبرد خیر و شر، با ورود اسلام به ایران با برخی هنجارهای دینی آمیخته شده و در تعامل با آن‌ها اثرگذاری مضاعفی یافت. نتیجه این تعامل، به‌وجود آمدن هویت جدیدی برای ایرانیان، مبتنی بر تلفیق این هنجارها و برجسته شدن عنصر دین بود. فرهنگ سیاسی ایران

به تدریج از اواسط دوره قاجاریه تحت تأثیر عناصر و اجزایی از تجدد و فرهنگ غربی قرار گرفت که لایه سوم هویتی را تشکیل می‌دهد. در این لایه نوعی دوگانگی مشاهده می‌شود. به این معنا که از یک سو تمایل به مظاهر فناوری و علم غربی وجود دارد و از سوی دیگر، غرب یکی از عوامل اصلی عقب‌ماندگی یا توسعه‌نیافتگی ایران محسوب می‌شود. این تعارضات به عنوان یک چالش مستمر در گفتمان سیاسی تداوم دارد. جامعه ایرانی دارای هویتی متکثر با خاستگاه‌های متعدّد در نظر گرفته می‌شود که برخی از عناصر هویت‌بخش آن در شرایط استبداد داخلی و نظام دو قطبی حاکم بر ایران قبل از انقلاب، در حاشیه قرار گرفته بودند، اما ملت ایران به مثابه یک حامل هوشمند هویتی در واکنش به تحمیل فرهنگ و هویت‌سازی ناسازگار با شخصیت تاریخی خود، عناصر هویتی خود را در مقطع انقلاب به کار گرفت و ظهور متفاوتی از سیاست خارجی را به نمایش گذاشت.

هویت و منافع ملی

هویت در ساده‌ترین تعریف، عبارت است از چپستی هر چیز یا به بیانی فلسفی، هر آن چه که چیزی را به آنچه که هست تبدیل می‌کند. گروهی از اندیشمندان معتقدند که هر هویتی، تعریف اجتماعی کنشگر است و ریشه در نظریه‌هایی دارد که کنشگران به شکل جمعی درباره خود و دیگران دارند و به ساختار جهان اجتماعی قوام می‌بخشند؛ پس این نظام‌های معانی هستند که مشخص می‌کنند بازیگران، محیط مادی خود را چگونه تفسیر می‌کنند. هنجارهای نهادینه شده نیز آن چه را که بازیگران تصور می‌کنند که ضروری و ممکن است، از نظر عملی و اخلاقی مقید می‌سازد. سازه‌انگاران، مفروضات خردگرایان از طبیعت انسانی و ماهیت کنش‌های آن‌ها را به چالش می‌کشند و بر ساخت اجتماعی هویت‌های بازیگران تأکید ورزیده و معتقدند، از آنجا که هویت‌ها منافع و کنش بازیگر را شکل می‌دهند، فهم و تلقی درست از آن‌ها برای تحلیل سیاست خارجی و رفتار بین‌المللی بازیگران فوق‌العاده حیاتی است (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۸۲). الکساندر ونت،^۱ هویت را خصوصیتی در کنشگر نیت‌مند می‌داند که موجد تمایلات انگیزشی و رفتاری است. بنابراین، هویت ریشه در فهم کنشگر از خود دارد اما معنای این فهم اغلب وابسته به این است که آیا سایر کنشگران، کنشگر را به همان شکل بازنمایی می‌کنند یا نه (ونت، ۱۳۸۴: ۳۲۶-۳۲۵). در تعامل اجتماعی است که هویت

1. Alexander Wendt

ساخته شده و قوام می‌یابد؛ به این معنی که در اثر تکرار عمل اجتماعی، بازیگران به هویتی دست می‌یابند که نسبی و در ارتباط با تصور از خود و تصور دیگران از خود بوده و ساختارهای درونی و بیرونی، هر دو به هویت‌ها قوام می‌بخشند (Wendt, 1994a: 5). پس هویت، مفهومی برساخته^۱ و بین‌الذنهانی^۲ است. برای مثال، تلقی ایالات متحده به‌عنوان یک ابرقدرت، وابسته به برداشت رابطه‌مند سایر بازیگران از ایالات متحده است. مفهوم منافع ملی، هم در تحلیل سیاسی و هم در رفتار سیاسی به کار برده می‌شود. به‌عنوان یک ابزار تحلیل، منافع ملی وسیله‌ای است که به شرح، توصیف و یا ارزیابی منشأ و یا بررسی شایستگی سیاست خارجی یک کشور می‌پردازد. به‌عنوان یک ابزار رفتار سیاسی، منافع ملی در توجیه، تقبیح یا پیشنهاد سیاست‌ها به کار برده می‌شود. سیاست تنها یک رشته از اقدامات به‌شمار نمی‌آید بلکه اصل‌هایی که بر آن اقدام‌ها اثر می‌گذارند یا اهدافی که باید برآورده کنند را نیز در بر می‌گیرد. تا آنجا که مربوط به اقدام‌های بین‌المللی دولت یک کشور می‌شود، منظورهایی را که این اقدام‌ها باید برآورند، منافع ملی می‌نامند. بنابراین چنین پنداشته می‌شود که منافع ملی تنها نیاز به دفاع از توان جامعه برای نگهداری از ارزش‌های خود در داخل کشور نیست، بلکه پیشبرد آن‌ها در خارج نیز جزوی از این منافع است. منافع ملی معمولاً به مفهوم کشور بستگی دارد. از این‌رو هدف‌های تعیین‌شده آن‌هایی هستند که از سوی دولت مطرح می‌شوند. حوزه و محدوده اطلاق این منافع به تبع برخورداری دولت‌ها از قدرت و توانایی‌های جدید دگرگون می‌شود. عوامل مؤثر در شکل‌دهی به منافع ملی و به تبع آن، سیاست‌گذاری خارجی را می‌توان در تقسیم‌بندی زیر گنجانند: ارزش‌ها و اعتقادات، زمینه‌های تاریخی و فرهنگی، تصویر کلی از سیاست بین‌المللی، برداشت‌ها، مشکلات داخلی و افکار عمومی، نیازهای داخلی و ساختار نظام بین‌الملل؛ از این‌رو می‌توان منافع ملی را به چهار دسته عمده تقسیم نمود: منافع موازی، منافع متعارض، منافع مشترک و منافع اختلاف‌زا (قوام، ۱۳۸۸: ۳۲۱-۳۰۸).

ارزش‌ها در این میان، ساخته و پرداخته فرهنگ سیاسی، هویت، تربیت، فرایند جامعه‌پذیری سیاسی، تبادل فرهنگی و تجربه‌های شخصی است. در بسیاری از موارد اعتقادات، ارزش‌ها و نمادها به صورت راه و رسم شیوه زندگی جوامع درمی‌آیند. در این‌باره می‌توان به مسائلی چون قابلیت آدمی برای کسب فضیلت و رشد اخلاقی اشاره کرد. نظام اعتقادی یک دولت از این لحاظ حائز اهمیت است که طرحی روشن از کارکرد نظام بین‌الملل و نیز موقعیت یک دولت در قبال سایر دولت‌ها به دست می‌دهد.

1. Constructed
2. Intersubjective

بر همین اساس، برخی از رفتارهای بین‌المللی مورد طرد و انکار واقع می‌شود و پاره‌ای دیگر به‌گونه‌ای مورد تفسیر مجدد قرار می‌گیرد که با نظام اعتقادی حاکم بر جامعه سازگار باشد. این واقعیت را نیز نباید نادیده گرفت که نظام اعتقادی در بسیاری از موارد محدودیت‌هایی در عرصه انتخاب راه‌حل‌های گوناگون در سیاست خارجی به‌وجود می‌آورد. از این‌رو ایدئولوژی هم از چند طریق به هدف‌ها و کنش‌های سیاسی ارتباط پیدا می‌کند: ۱. نوعی نظام اخلاقی به دست می‌دهد که براساس هنجارهای اخلاقی ناشی از آن می‌توان رفتارها و داده‌های درست و نادرست را از یکدیگر تمیز داد. ۲. یک چارچوب ذهنی به وجود می‌آورد تا براساس آن سیاست‌گذاران واقعیت‌ها را درک کنند؛ در این روند است که اطلاعات و پیام‌های دریافت شده از محیط معنا و مفهوم پیدا کرده، در طبقه‌بندی خاصی مورد تفسیر و تبیین قرار می‌گیرد. ۳. یک راه پیوسته را از میان راه‌های گوناگون برای اتخاذ تصمیم‌های سیاست خارجی توجیه و تبیین و بلکه خلق می‌کند.

نقش روش در فهم سیاست خارجی

دیدگاه‌های متفاوت و بعضاً متعارضی در زمینه قابلیت نظریه‌های روابط بین‌الملل در پردازش نظریه و تحلیل سیاست خارجی وجود دارد. نظریه‌پردازانی چون کنت والتز^۱ (Waltz, 1979) دو حوزه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی را مستقل می‌پندارند. به نظر آنان شکاف عمیقی میان نظریه‌های سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی وجود دارد، در نتیجه نمی‌توان از نظریه‌های روابط بین‌الملل در پردازش نظریه سیاست خارجی سود برد. گروه دیگری از اندیشه‌ورزان بر این باورند که این دو حوزه نظری مکمل یکدیگرند و هر یک به تبیین نظری قلمرو و مسائلی می‌پردازد که از دستور کار دیگری خارج است. سومین دیدگاه استدلال می‌کند که نه تنها اختلاف فاحش و تعارضی میان نظریه‌های سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی وجود ندارد بلکه نوعی تعامل تحلیلی بین این دو برقرار است، چرا که از یک سو نظریات سیاست بین‌الملل درباره کنش‌ها و رفتار سیاست خارجی بحث می‌کنند و از سوی دیگر، تحلیل سیاست خارجی از دیرباز به مطالعه و بررسی ارزش‌های زیربنایی و جایگاه وظیفه و مسئولیت در سیاست خارجی علاقمند بوده که این تعامل کمک می‌کند سیاست خارجی در کانون مباحث نظری روابط بین‌الملل قرار گیرد. بر این اساس می‌توان از هر

1. Kenneth Waltz

نظریه سیاست بین‌الملل اصول کلی و راهنمایی را به منظور پردازش نظریه و تحلیل سیاست خارجی به دست آورد. به سخن دیگر، نظریه‌های سیاست بین‌الملل در صورت جرح و تعدیل، نقطه آغاز و منبع مناسبی برای نظریه‌پردازی در حوزه تحلیل سیاست خارجی به‌شمار می‌روند. گرچه در این چارچوب نمی‌توان به یک نظریه جهانشمول سیاست خارجی دست یافت، اما امکان پردازش نظریه‌های تحلیل سیاست خارجی وجود دارد. از نظر ارزشی و هنجاری نیز پیوند وثیق و رابطه تنگاتنگی میان نظریه‌های روابط بین‌الملل و سیاست خارجی وجود دارد و امکان استخراج توصیه‌ها و تجویزهای سیاست‌گذارانه را برای سیاست‌گذاران و تدبیرپردازان خارجی فراهم می‌سازد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۱۶۱-۱۲۵).

برساختگی سیاست خارجی

عرصه تحلیل سیاست خارجی یکی از مهم‌ترین حیطه‌های پژوهشی مطالعات بین‌الملل می‌باشد که براساس روش‌شناسی‌های گوناگون به بحث در جهت تبیین رفتارهای خارجی دولت‌ها می‌پردازد. سازه‌انگاری به عنوان یک روش بحث و تحلیل در حیطه سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی، الگویی جوان محسوب می‌شود که ریشه در جامعه‌شناسی شناخت دارد و به‌رغم آن که در روابط بین‌الملل چارچوب‌های مشخص و منسجمی یافته است، در حیطه سیاست خارجی، ادبیات سازه‌انگارانه هنوز در مرحله ابتدایی قرار دارد.

از منظر سازه‌انگارانه، تحلیل رایج سیاست خارجی، تلقی ایستایی از کارگزار دارد و تنها به تأثیر محیط داخلی در شکل‌دهی به تصمیمات آن نظر دارد، تلقی خاصی از عقلانیت دارد و به عرصه بین‌المللی به مثابه بازاری رقابت‌گونه می‌نگرد. هستی‌شناسی بدیل سازه‌انگاری، ضمن باور به تکوین متقابل ساختار-کارگزار، هر دو سطح را به فراتر رفتن از تحلیل ایستای خود از مقولاتی چون منافع و هویت می‌برد و این نکته را بیان می‌کند که اگر ساختار، امری برآمده از کنش متقابل بازیگران است و هر یک از آن‌ها براساس هویت‌های متمایز خود که برآمده از محیط داخلی آن‌هاست دست به کنش می‌زنند، به نحو متقابل، ساختار نیز به شیوه‌های گوناگون هویت و منافع آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آن را صورت می‌بخشد (قنبرلو، ۱۳۸۷). نتیجه طبیعی این نوع نگرش، قرار گرفتن سطح تحلیل سیاست خارجی در کنار تحلیل سیاست بین‌الملل خواهد بود. هر چند که ونت در تحلیل‌های خود کمتر وارد مقوله سیاست خارجی و سطوح خردتر تحلیل روابط بین‌المللی شده است ولی عنوان کرده که دیدگاه‌های او

قابلیت بکارگیری در حیطه‌هایی چون دولت را دارند (ونت، ۱۳۸۴: ۲۸۱). از این‌روست که اسمیت به تأسی از ونت که گفته بود «آنارشی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند» (Wendt, 1994b)، در باب سیاست خارجی سازه‌انگاران مدعی است: «سیاست خارجی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند» (Smith, 2001: 38-39).

تحلیل سازه‌انگاران از سوی دیگر متوجه تأثیر تاریخ در شکل دهی به سیاست خارجی نیز هست. در این چارچوب، سازه‌انگاران معتقدند که هویت یک دولت با ارجاعاتی ارزشی به گذشته کشور شکل می‌گیرد؛ چرا که دولت‌ها با روایت تاریخ به شیوه‌ای خاص، آن را پشتوانه عملکرد امروز خود قرار می‌دهند. بی‌تردید تحلیل سازه‌انگاران از سیاست خارجی در پی نفی الگوی سنتی نیست بلکه با اخذ ابزارهای تحلیلی‌اش به احیای روشمند نقش ایده‌ها و الگوهای ذهنی و هنجارها در تحلیل سیاست خارجی به‌گونه‌ای خواهد پرداخت که الگوهای ذهنی، بدل به عنصر تعیین‌کننده سیاست خارجی شوند که از طریق قرار گرفتن عامل هویت نظام سیاسی در مرکز تحلیل سیاست خارجی تحقق می‌یابد (کریمی فرد، ۱۳۸۸).

با محور قرار گرفتن هویت است که ایده اساسی سازه‌انگاری مبنی بر قرار دادن ذهنیت به‌عنوان قوام بخش عالم، تحقق می‌یابد و حصول نظریه سیاست خارجی سازه‌انگاران ممکن می‌شود. در هویت یک ملت و ساختن جهان، هنجارها نیز به نحو ضمنی تعریف شده‌اند و عمل دولت برخلاف این هنجارها به معنای از دست‌رفتن مشروعیت آن خواهد بود. هویت به ملت‌ها اجازه می‌دهد که جهان را معنادار ببینند، به دسته‌بندی موجودیت‌های دیگر اقدام کنند و واقعیتی سلسله‌مراتبی بسازند که به کمک آن، خوددیگری و دوست و دشمن تعریف می‌شوند. اما هویت دولت و نظام سیاسی تنها از منابع داخلی ریشه نمی‌گیرد. سازه‌انگاران معتقدند که انسان‌ها براساس هویت زمینه‌مند خود، دنیای اطرافشان را می‌سازند و به کنش در آن می‌پردازند و به نحو دیالکتیک از آن متأثر می‌شوند. دولت نیز به عنوان موجود مشارکت‌کننده در عرصه‌های بین‌المللی، نمی‌تواند با بی‌توجهی به هنجارهای مسلط، اهداف خود را پیگیری کند. سازه‌انگاران معتقدند که فراسوی توزیع عینی قدرت (مبنای نظریات خردگرایانه)، تصور و تلقی کشورها از قدرت دیگران است که یک ملت را قادر به تعامل با محیط خود می‌کند. این جهان برساخته شده که دارای دلالت‌های ارزشی است، اقدامات آن‌ها را نیز شکل می‌دهد. دولت‌ها نیز که برساخته‌ای اجتماعی هستند، در این ذهنیت جمعی مشارکت دارند و جهان را در این چارچوب درک می‌کنند (Wilmer, 2002: 59-80).

دولت‌ها به مدد این تصورات، درصدد تغییر یا حفظ نظم موجود برمی‌آیند، با دولتی متحد می‌شوند و علیه دیگری اقدام می‌کنند. شدت و ضعف این روابط هم به همان تصورات بستگی دارد؛ گرچه هنجارهای مسلط در نظام، عبارت از انتظاراتی از دولت‌ها در مورد رفتار مطلوب است که نادیده گرفتن آن‌ها علاوه بر واکنش دولت‌های دیگر، به نوعی از دولت در سطح جهانی مشروعیت‌زدایی خواهد کرد. پس گرچه ساختار بین‌المللی امری تکوین‌یافته در تعامل کشورهای است ولی این ساختار در استقرار خود دارای عینیتی تحدیدکننده و مستقل از بازیگران است و عملکرد آن‌ها را محدود کرده و هویت و منافع آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از همین روست که چه دولت‌ها این ساختار را قابل تحمل یا غیرقابل تحمل تلقی کرده و برای تضعیف یا قوام بخشی به آن اقدام کنند، اگر عملکرد آن‌ها باعث تحریک و ایجاد حس تهدید از سوی بازیگران و رویه‌های مستقر شود، در مقابل آن عکس‌العمل نشان خواهند داد.

هویت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در واکنش به هنجارها و ساختارهای بین‌المللی در طول سه دهه گذشته، سیاست مبتنی بر قبول یا رد مطلق نبوده بلکه مشتمل بر مواضع و رویکردهای دوگانه‌ای تنظیم شده که در عین این که ساختار بین‌المللی و اغلب هنجارهای حاکم بر آن را فاقد مشروعیت می‌داند، برای حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی، بسیاری از آن‌ها را می‌پذیرد. دولت برآمده از انقلاب اسلامی، خروج از سازمان پیمان مرکزی یا سنتو و پیوستن به جنبش عدم تعهد را در دستور کار قرار داد و سیاستی مستقل از قدرت‌های بزرگ براساس دوری‌گزینی همسان و مقابله‌گرایی با یک ابرقدرت، بدون استظهار ابرقدرت دیگر را برگزید که در شعار «نه شرقی، نه غربی» تجلی یافت.

مطابق نظریات خردگرا، این نوع سیاست خارجی، ایدئولوژیک و غیرعقلانی است و این در تضاد با نگرش سازه‌انگارانه که مبتنی بر هنجارها و ارزش‌های فرهنگی است که عناصر نرم‌افزاری را از ویژگی‌ها و مؤلفه‌های اصلی منافع ملی به حساب آورده و برای آن‌ها نقش مهمی در تعیین منافع ملی و به تبع آن، جهت‌گیری قدرت مادی و سیاست خارجی یک کشور قائل است. سررشته سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به زنجیره بی‌شماری از عناصر تأثیرگذار چون تأثیر آموزه‌ها و تعلقات مذهبی، نگاه تاریخی و آرمان‌گرایی نسبت به دوستان و دشمنان، محیط ذهنی و پیرامونی پیوسته است که به دلیل تعدد و درهم تنیدگی این عناصر، امکان تعیین وزن هر یک از آن‌ها

کاری دشوار است؛ به‌ویژه که شتاب تحولات و ورود عناصر جدید بر پیچیدگی موضوع افزوده، احتمالاً جایگاه و وزن آن‌ها را به فراخور شرایط تغییر می‌دهد.

این مطالب همگی بر چندوجهی بودن پدیده سیاست خارجی دلالت داشته و گویای منابع متکثر و متداخل هنجارهاست که برجسته‌شدن عنصری از آن، تابعی از ملاحظات متعدد و تطور ذهنی جوامع است. اهمیت و جایگاه هنجارها با ویژگی‌ها و مختصات از این دست، از آنجاست که مطابق رهیافت سازه‌نگاری با درک چگونگی تأثیرگذاری هنجارها بر هویت می‌توان چگونگی تعریف منافع ملی را که اساس سیاست خارجی یک کشور است درک کرد. با این رویکرد به نظر می‌رسد که پس از انقلاب اسلامی، هنجارهای دینی و سنتی ماقبل اسلام و مابعد آن، دارای وزن و اعتبار ویژه‌ای در میان لایه‌های متعدد هویتی و فرهنگی سیاست خارجی است.

جامعه ایرانی دارای هویتی متکثر با خاستگاه‌های متعدد در نظر گرفته می‌شود که برخی از عناصر هویت‌بخش آن در شرایط استبداد داخلی و نظام دوقطبی حاکم بر ایران قبل از انقلاب، در حاشیه قرار گرفته بودند، اما ملت ایران به‌مثابه یک حامل هوشمند هویتی در واکنش به تحمیل فرهنگ و هویت‌سازی ناسازگار با شخصیت تاریخی خود، عناصر هویتی خود را در مقطع انقلاب به‌کار گرفت و ظهور متفاوتی از سیاست خارجی را به نمایش گذاشت.

هر چند این روند به‌سادگی و به صورت تأثیرات یک‌سویه انجام نپذیرفت اما قدر مسلم، مسئله هویت و شناخت خود و دیگران، دستخوش تغییرات اساسی شد و هویت جدید، مبنای ساخت و تکوین الگوی رفتاری سیاست خارجی و اساس تعیین الگوهای دوستی و دشمنی به شمار آمد. با تشکیل نظام جمهوری اسلامی، جوهره سیاست خارجی ایران نیز تغییر یافت. از این‌رو، ظهور انقلاب اسلامی را باید در ردیف یکی از مصادیقی برشمرد که امکان خروج از ساختار مسلط روابط بین‌الملل را تصدیق کرد و قانون‌مندی ساختار مادی آن را که معتقد به حقانیت زور و قدرت بود باطل نمود. دغدغه‌های فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی، در میان پژوهش‌گران ایرانی به‌شدت مورد توجه و محل بحث قرار گرفت و در پی آن، نظریاتی درمورد هویت ملی ایرانیان مطرح شد. باتوجه به تعریف ملت، عناصر و اجزای تشکیل‌دهنده هویت ملی ایران عبارت است از: سرزمین یا محدوده جغرافیایی، جمعیت، زبان، نژاد، مذهب، تاریخ مشترک، فرهنگ و سنت‌ها، ساختار سیاسی مشترک و روابط اقتصادی (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۶: ۱۲۶). در این بین، گروهی اسلام شیعی را به عنوان زمینه اصلی هویت اجتماعی

ایرانیان مطرح کردند. جان اسپوزیتو^۱ در مقاله چشم انداز انقلاب اسلامی ایران بر شاخص‌های اجتناب‌ناپذیر و غیرقابل اغماض مذهب شیعه در ایران تأکید دارد: «این مذهب براساس روح رومانیتیک و کنش قیامت‌نگر خود، درصدد انجام تغییرات بنیادین در نگرش و رفتار مسلمانان خاورمیانه بوده است. بنابراین، هدف سیاست خارجی ایران را می‌توان تبلیغ و گسترش اسلام انقلابی دانست» (اسپوزیتو، ۱۳۸۲). عده‌ای دیگر هم معتقد بودند که مذهب، زمینه در میراث زبانی- قومی دارد. در این بخش، مهم‌ترین مؤلفه‌های شکل‌دهنده هویت اجتماعی ایرانیان برشمرده خواهند شد:

۱. اسلام‌گرایی و چارچوب فقهی برآمده از آن

از آن جا که مذهب شیعه به هویت ملی ایرانیان و شفاف نمودن مرزهای ملی، فرهنگی و دینی آن‌ها با اقوام دیگر کمک شایانی کرد، خود به خود به صورت عنصر مؤسس ایران جدید و احیاکننده عظمت گذشته و نماد استقلال این کشور جلوه‌گر شد. بالطبع از این رهگذر بر وزنه‌های سیاسی و اجتماعی نخبگان، مذهب نیز افزوده شد و آن‌ها را به صورت بارزترین نماد جامعه مدنی درآورد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۱۵-۱۱۴). این فرهنگ جدید، پایه وحدت جهانی را بر اصل توحید قرار می‌دهد (رنجبر، ۱۳۸۶: ۷۰). گرایش‌های نوین معتقدند که در جامعه وحی محور اسلامی، فقه به عنوان قانون بنیادین، جانشین منطق یونانی شده است و به این لحاظ، سامانه معرفتی دیگرگونی پدید آورده است که در چارچوب تلقی خاص غربی از عقلانیت قابل درک نیست. دولتی که در جامعه‌ای با نظم معنایی برآمده از فقه مستقر شده نیز در چارچوب جهان برساخته فقه عمل می‌کند و براساس بایدها و نبایدهای آن رفتار می‌کند و در صورت رفتار مخالف آن، مشروعیت خود را نزد مسلمانان از دست خواهد داد. از این جهت است که می‌توان به تأثیرگذاری صریح فقه در سیاست جوامع مسلمانان از طریق برساختن نگاهی خاص به جهان آگاه شد، امری که نظیری در چارچوب غربی آن ندارد (فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۲۹-۲۳۱). فقه مانند همه نظام‌های دانایی دیگر، با استناد به منابع فقهی به دسته‌بندی و مقوله‌بندی جوامع، اقوام و کشورها در نسبت آن‌ها با اسلام و دولت اسلامی پرداخته و با این کار، نوعی نظم سلسله‌مراتبی را از جهان ارائه می‌کند. این نظم سلسله‌مراتبی که براساس تقابل کفر و ایمان پدید می‌آید، جوامع و اقوام را براساس دوری و نزدیکی به ایمان، در جایگاه‌های مختلف طبقه‌بندی می‌کند. از دل این سلسله‌مراتب، نحوه رفتار مطلوب دولت اسلامی با هر یک از این جایگاه‌ها مشخص می‌شود که الگوی

دولت‌مملت که اساس نظم حاکم فعلی جهانی است می‌باشد. در چارچوب‌های فقهی، دولت دارای وظایفی است که نمونه قاعده نفی سبیل از این دست است (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۲۹-۲۲۵). برخلاف روایت ملی‌گرایانه که حول محور ملیت و ایرانیت شکل می‌گیرد، نقطه کانونی و مرکز ثقل روایت اسلام شیعی از هویت ملی ایران، اسلامیت است. اسلام‌گرایی که براساس آموزه‌ها، تعالیم و دستورات قرائت شیعی از اسلام استوار است، مهم‌ترین منبع هویت و مرجع وفاداری ملت ایران را اسلام و تشیع می‌داند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۶: ۱۲۸). براساس این دیدگاه، سیاست در اسلام صرفاً امری دنیوی و فارغ از دین نیست، بلکه امری توحیدی- انسانی است که به دنبال تعالی جهان و ساخت دنیایی مبتنی بر آموزه‌های الهی است.

۲. ذهنیت اسطوره‌ای تاریخی مبتنی بر ایرانی‌گرایی

بازگشت به اسطوره‌های تاریخی - ایرانی در باب شکل‌گیری عالم و پیدایش انسان و ... نشان از این نکته دارد که برخی ایرانیان به نوعی جغرافیای افسانه‌ای باور دارند که در مرکزیت آن، سرزمین «ایران ویج» قرار دارد که مورد لطف خاصه اهورامزداست. این تلقی را به نحو مشخص می‌توان در رساله‌هایی چون بندهشن، اوستا، کارنامه اردشیر بابکان و ... نشان داد. مطابق شاهنامه فردوسی، در زمان تقسیم جهان بین فرزندان کیومرث، به حکم الهی ایرج به عنوان شایسته‌ترین فرزند و دارای فره ایزدی، به حکمرانی ایران به عنوان برگزیده ترین سرزمین‌ها می‌رسد؛ و سلم و تور که توران و روم را به دست آورده‌اند، حسادت‌گونه به ایران نظر دارند (عطایی و بهستانی، ۱۳۸۹). در قلب گرایش ایرانیان به سرزمین و مردم خود، این تلقی وجود دارد که آن‌ها به عنوان حاملان امانت الهی بر روی زمین عمل می‌کنند. این ذهنیت آرمانی با ظهور اسلام در ایران ابعادی عمیق‌تر یافت و ایرانیان در تلقی خود در مقام پیروان اهل بیت، وظیفه خود را زمینه‌سازی برای ظهور امام قائم می‌دانند که جهان پر از ظلم و ستم را لبریز از خیر و عدالت خواهد کرد.

ایرانیان امروز نیز تاحدی محصول تاریخ خود هستند و به نوعی در کوران حوادث هزاران ساله خود، دارای حافظه تاریخی شده‌اند که در جریان جامعه‌پذیری، به نسل‌های بعد منتقل می‌شود و به نوعی جهان را برای آن‌ها معنا دار می‌کند. ایرانیان همان‌گونه که حاصل تاریخ خود هستند، به نوعی در چارچوب کنشگری و برسازندگی جهان، تاریخ خود را بازنویسی کرده و باز می‌سازند. آن‌ها با روایت مجدد تاریخ معاصر خود، پیوندهایشان را با گذشته مستحکم می‌سازند، به آن افتخار یا احساس حقارت

می‌کنند و در نهایت، تاریخ از نو روایت شده‌شان را منبع مشروعیت بخش اقدامات آتی خود می‌سازند. در چارچوب این روایت از حافظه تاریخی است که آن‌ها بخشی از دوستان و دشمنان خود را تعریف کرده و برله یا علیه آن‌ها اقدام می‌کنند و این اقدامات را مشروع می‌انگارند. در چارچوب ایران‌گرایی، ملت و ملیت ایرانی مهم‌ترین منبع هویت ملی ایران است.

از این منظر، ملت، ارزش، حیات و منزلتی مستقل و قائم به ذات دارد. فلسفه ایرانی هویت که انسان را اصل و حقیقت می‌شمارد از سرآغاز فرهنگ و تمدن ایران زمین نشأت می‌گیرد؛ چنان که فرهنگ زرتشتی انسان را موظف می‌داند که در جهان و در پیکار ابدی نور و ظلمت، به سود نور به میدان آید و تلاش پایان‌ناپذیر خود را بر آن نهد که چیرگی ظلمت و تباهی را مانع شود و پیروزی را در این پیکار شکوهمند از آن خود سازد (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۱۴۸).

۳. مواجهه با تجددگرایی

تأثیرات ژرف برخورد با غرب به ایجاد پدیده‌های فرهنگی جدیدی انجامید که بسیاری از عناصر نظام فرهنگی سنتی را به چالش کشید. این چالش، شاخص‌ترین مسأله دویست ساله اخیر و محور اصلی کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی این دوره است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۱۶).

بیشتر محققانی که در مورد فرهنگ سیاسی ایران به تحقیق و تفحص پرداخته‌اند معتقدند که انقلاب مشروطیت، به یک معنا، سرآغاز بیداری سیاسی ایرانیان و ورود به عرصه جدید سیاست، حکومت و قانون بود. در عصر مشروطه و نهضت ملی کردن صنعت نفت و دوران پهلوی، تفوق با گفتمان مدرنیسم و ملی‌گرایی بوده است. نخبگان حاکم در این دوران با پیروی از عناصر فرهنگی غرب متجدد و ایران‌باستان، سعی در احیای برتری ایران و پیشرفت و توسعه آن داشتند.

دوره رضا و محمدرضا پهلوی در تاریخ تجدد دوره بسیار مهمی تلقی می‌شود که در آن تحولات و مساعی تأثیرگذاری انجام شد. در درجه اول لازم بود تعداد زیادی از افراد تحصیل کرده و تعلیم یافته، نیازهای یک ارتش نوساخته و همچنین توسعه صنعتی و رواج خدمات جدید از قبیل بانکداری را برطرف سازند. بنابراین، ضرورت توسعه و بهبود تسهیلات آموزشی و تربیت ایرانیان در خارج از کشور پیش آمد. اعزام دانشجو به صورت گسترده به خارج از کشور، به تربیت و شکل‌گیری قشر جدیدی از روشنفکران انجامید که نقش آن‌ها در ادوار بعدی حائز اهمیت است.

در دوره محمدرضا شاه تجددگرایی عنصر مهم فرهنگ سیاسی بود. در این دوره تلاش شد تا از طریق روایت هویتی جدید، از دل متون و نشانه‌های تاریخی به قدرت نهفته در ناسیونالیسم غربی دست یازند. غلبه اثبات‌گرایی و روش‌های اثباتی نوظهور، نخبگان ایرانی را به این نتیجه رسانده بود که غرب مقصد و سرمنزل محترم جوامع غیرغربی و از جمله ایران است (تاجیک، ۱۳۸۳: ۳۸-۳۴).

سیاست خارجی هویتی جمهوری اسلامی ایران

رویکرد متمایل به کارگزارمحوری، گفتمان نظری حاکم بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است که در سال‌های آغازین پس از انقلاب پایه‌ریزی گردید (قنبرلو، ۱۳۸۷: ۳۵۹)، چنان که در مقدمه قانون اساسی آمده است:

«قانون اساسی با توجه به محتوای اسلامی انقلاب ایران که حرکتی برای پیروزی تمامی مستضعفین بر مستکبرین بود، زمینه تداوم این انقلاب را در داخل و خارج از کشور فراهم می‌کند. به‌ویژه در گسترش روابط بین‌المللی با دیگر جنبش‌های اسلامی و مردمی، می‌کوشد تا راه تشکیل امت واحد جهانی را هموار کند».

انقلاب اسلامی زمانی اتفاق افتاد که نظام بین‌الملل شکلی دو قطبی داشت و اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان به متحدان یا حوزه‌های نفوذ دو ابرقدرت ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی تقسیم شده بودند. آشکار است که طبق رویکرد جدید قانون اساسی ایران، نظام و ساختار موجود قابل پذیرش نبوده و لاجرم باید تغییری بنیادین در آن صورت پذیرد. در همین راستا، در اصل یکصد و پنجاه و چهارم قانون اساسی آمده است:

«جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد. بنابراین، در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر، از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند».

تصریح ایده‌هایی چون «امت واحد جهانی» یا «پیروزی تمامی مستضعفین بر مستکبرین» ریشه در آموزه‌های دینی حاکم بر ذهن نظریه‌پردازان اسلام‌گرای انقلاب دارد که به‌ویژه از سوی امام خمینی (ره) مورد تأکید قرار گرفته است. در این چارچوب نه نظام متشکل از دولت‌ملت‌ها و نه اشکال قدرت‌محورانه نظام بین‌الملل و نه حتی ساختار آنارشیک حاکم بر نظام بین‌الملل، هیچ‌کدام مشروعیت ندارند و باید به صورت ریشه‌ای تغییر یابند. نکته مهم‌تر این که چنین تغییری امکان‌پذیر است و جمهوری

اسلامی ایران در مقام کارگزار می‌تواند با حمایت از مستضعفین (متغیر مستقل) به پیروزی آن‌ها و تشکیل امت واحد جهانی (متغیر وابسته) کمک کند. مروج اصلی نظریه امت واحد، امام خمینی(ره) است که در طول رهبری خود، بارها از انقلاب اسلامی به عنوان فرصت بزرگی برای تحقق آن یاد کرده است:

«ما یک ملتی بودیم که در تحت فشار ابرقدرت‌ها بودیم و الان از تحت فشار آن‌ها بیرون آمدیم و داریم به پیش می‌رویم و این اعتلای ملت است. اعتلا به این نیست که شکم ما سیر باشد. اعتلا به این است که ما مسلکمان را و مکتبمان را به پیش ببریم و ما بحمدالله داریم مکتب را پیش می‌بریم و مکتبمان را گسترش خواهیم داد به همه ممالک اسلامی بلکه در هر جا که مستضعفین هستند و ما رو به اعتلا هستیم و بشر را رو به اعتلا می‌خواهیم ببریم» (کریمی‌فرد، ۱۳۸۸: ۱۲).

چنان که در نامه امام به گورباچف مشهود است، گرایش به اعمال ایده توسعه آرمان‌های دینی در سیره عملی ایشان نیز وجود داشت که در آن ضمن تأکید بر گریزناپذیری شکست کمونیسم، خواستار گزینش گزینه اسلام می‌شود. بسیاری از محققان و کارشناسان ساختارگرای ایرانی بر آنند که امام در نهایت، شخصیتی عملگراست و نمی‌توان ایشان را بی‌توجه به الزامات و چارچوب‌های ساختاری حاکم بر سیاست بین‌الملل دانست. سیر مواضع حضرت امام در جریان جنگ ایران و عراق، مصداق روشنی از این واقعیت است. به عنوان مثال، پس از پیروزی نیروهای ایرانی در عملیات بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر، طی ملاقاتی با فرماندهان نظامی کشور، شروط ایران برای آتش بس را این‌گونه بیان کردند:

«یکی از شرایط ما این است که بروید بیرون، مسئله دوم خسارت‌هایی که وارد کردند. قضیه جبران خسارت یک جهت مادی دارد، یک جهت سیاسی و معنوی. در دنیا باید این‌طور تعدیاتی که می‌شود جلوی‌ش گرفته شود» (کریمی‌فرد، ۱۳۸۸: ۱۲).

بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، تقابل انگاره‌ها در اداره امور کشور و مدیریت کلان در عرصه داخلی و خارجی، نمود عینی یافت. انترناسیونالیسم انقلابی درباره انگاره آرمان‌های اسلامی سامان یافت و دولت موقت، پاسداری از دستاوردهای ملت را در بطن و متن خود نشانده. یک گفتمان، هدف اتخاذی دولت را خدمت به ایران از طریق اسلام تعریف کرد. در بستر این گفتمان، دین امری خصوصی و فردی است که می‌تواند بازتاب‌های اجتماعی داشته باشد. این گفتمان همچنین مدافع اقتصاد سرمایه‌داری و مولد متکی بر آزادسازی اقتصاد و ورود به بازار جهانی براساس منافع ملی، کاهش نقش دولت، تمرکز زدایی و توسعه درونزا بود. در مقابل، گفتمان دیگر رسالت خود را خدمت به اسلام از طریق ایران اختیار کرد. از منظر این گفتمان، دین غیراجتماعی و

غیرسیاسی فاقد معناست. در این گفتمان، تأکید بر نوعی اقتصاد دولتی بود (تاجیک؛ ۱۳۸۳: ۶۳). جبهه ملی سنجایی و نهضت آزادی بازرگان که به طور عمده از پشتیبانی طبقات متوسط و روشنفکران بهره‌مند از تحصیلات جدید برخوردار بودند؛ از دید هر دو آن‌ها واحد اولیه و اساسی وفاداری مردم در جامعه، دولت ملی ایران بود (رمضانی، ۱۳۸۱: ۶۰). در حالی که جهان‌وطنی‌ها واحد اولیه و اساس مردم در جامعه را امت اسلامی می‌دانستند و هدف اصلی و نهایی خود را تشکیل حکومت اسلامی-جهانی قرار داده بودند. این تفسیر از آرمان فراملی امام خمینی(ره) بر پایه نظم جهانی-اسلامی استوار بود. دولت موقت در مراحل نخستین انقلاب، ائتلافی از ملی‌گرایان سکولار و اسلام‌گرا و به عبارت دیگر، نماینده پیوست ملی‌گرایی ایرانی و تشیع نوگرا بود. سیاست خارجی بازرگان از یک سو در چارچوب مقدمات و محذورات واحد سیاسی دولت - ملت، تأکید بر عنصر ناسیونالیسم، تاریخ و فرهنگ ایران و از سوی دیگر، احترام به هنجارها و قواعد بین‌الملل، حقوق بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی تکوین یافت. با برجستگی ایران‌گرایی و تجددگرایی در سیاست خارجی بازرگان، منافع ملی محور توجهات قرار گرفت که این موضوع باعث کم‌رنگ شدن منافع امت اسلامی مورد تأکید جهان‌وطنی‌های انقلابی می‌شد. از دیدگاه بازرگان ارتباط خاصی بین ایران‌گرایی و اسلام‌گرایی وجود داشت، به این معنی که از طریق اسلام باید به منافع ملی ایران خدمت کرد که به تبع این نگرش، برای علمای اسلامی تنها جایگاهی مشورتی می‌توان قائل بود. این گروه به پیروی از دکتر مصدق که سیاست خارجی موازنه منفی علیه انگلیس را دنبال می‌کرد، این سیاست را علیه آمریکا اعلام کردند. با این وجود آن‌ها نظم موجود بین‌المللی را پذیرفته و مشغول به همکاری با جهان بیرونی براساس رویه‌های موجود شدند. از یک سو به همکاری با آمریکا و شوروی براساس استراتژی عدم تعهد پای‌بند بودند و از سوی دیگر به جهان سوم و توده‌گرایی ضدامپریالیستی گرایش داشتند (غریاق زندی، ۱۳۸۷: ۲۸۰).

پس از کنار رفتن بازرگان، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در سال‌های ۶۸-۱۳۶۰ مخاطبان خود را ملت‌ها قرار داد، با این نگرش که با ایجاد ارتباط با ملت‌ها قادر خواهد بود به اهداف انقلاب اسلامی دست یابد. اهدافی که سیاست خارجی در این سال‌ها دنبال می‌نمود عبارت بودند از: صدور انقلاب اسلامی، بیان فریضه جهاد در دو بُعد فرهنگی و نظامی، طرح موضوع استکبارستیزی و بیداری ملل مستضعف، بیداری ملل مسلمان جهان به خصوص بیداری ملل حاشیه خلیج فارس که روی آن‌ها تأکید خاصی می‌شد (ازغندی، ۱۳۸۲: ۱۴). در دوران نخست وزیری میرحسین موسوی،

مؤلفه اسلام‌گرایی نسبت به سایر عناصر هویت ملی مثل ایران‌گرایی و تجددگرایی برجستگی و نمود بیشتری در تکوین سیاست خارجی پیدا کرد. در این دوره سعی شد که از زاویه مذهب و فقه شیعه به جهان و حوادث آن نگریسته شود. با تحولات اساسی که طی این دوره در ایستارهای نظام سیاسی ایران ایجاد شد، سیاست خارجی جمهوری اسلامی مورد تجدیدنظر قرار گرفت و عناصر ایدئولوژیک انقلاب در تعریف اهداف، بر سایر مؤلفه‌ها ارجحیت یافت. تقدم عامل ایدئولوژیک، منجر به شکل‌گیری ایستارهای ذهنی خاص در نگرش و رفتار سیاست‌گذاران خارجی شده و ایران حمایت از مسلمانان و نهضت‌های آزادی‌بخش و مبارزه با سلطه‌گران و مظاهر آن را به عنوان اهداف سیاست خارجی خود انتخاب نمود (تاجیک، ۱۳۸۳: ۱۳۰). جنگ انگیزه‌های ملی‌گرایانه را تا حدودی احیا کرد و بسط را در گرو حفظ قرار داد. با این وجود باز هم گرایش بیشتر به سوی انقلاب مستمر و تمایل بر صدور بود تا نظریه بقا. نظریه ام‌القری در بطن خود خبر از نوعی بسط مشروط می‌داد. محمدجواد لاریجانی ضمن تبیین شرایط وجودی ام‌القری می‌افزاید: «اگر کشوری ام‌القری شود، در آن صورت رهبری آن موظف است مصالح کل امت را ملحوظ دارد. از سوی دیگر حفظ آن برای کل امت فریضه بوده و بر هر امر دیگر تقدم دارد» (لاریجانی، ۱۳۶۹: ۵۰). سیاست خارجی در این دوره مبتنی بر استراتژی صدور انقلاب و ایدئولوژی «نه شرقی - نه غربی» بود.

پس از پایان جنگ و با روی کار آمدن هاشمی رفسنجانی، رویکرد ساختارمحوری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی پررنگ‌تر گردید. دولت هاشمی، روند جدیدی از تنش‌زدایی را آغاز کرد که انجام گفتگوهای انتقادی بین ایران و اروپا از مصادیق عمده آن به‌شمار می‌آید. از سوی دیگر، غلبه گفتمان دولت محور باعث شد در برخورد با مسائل مربوط به جهان اسلام، توجه بیشتری به اولویت‌های ملی تا فراملی شود. در این دوره واقع‌گرایان ارزش محور بیشتر نگران و دلمشغول واکنش محیط بین‌الملل به انقلاب اسلامی و عواقب آن بودند. آن‌ها نیز مانند آرمان‌گرایان، در صدور انقلاب بودند لیکن صدور انقلاب در این دوره رنگ و بوی ایدئولوژیک نداشت بلکه مبتنی بر الگوسازی اقتصادی بود. آن‌ها همچنین این واقعیت را درک کرده بودند که کشورشان احتیاج به کمک‌های خارجی برای نوسازی دارد، بنابراین متوجه اهمیت حفظ روابط دیپلماتیک و اقتصادی با سایر کشورها به‌ویژه قدرت‌های بزرگ بودند. همچنین بیشتر مایل بودند که به دغدغه‌های داخلی بپردازند تا دلمشغولی‌های بین‌المللی، تا جایی که هاشمی رفسنجانی به عنوان یکی از پرچم‌داران عملگرایی انقلابی با توجه به فشارهای فزاینده توسعه اقتصادی و تلاش برای بازسازی کشور، حتی از موضوع جدال برانگیز بکارگیری متخصصان و مقاطعه کاران خارجی در زمانی که خدمات مشابه

در داخل کشور در دسترس نبود حمایت می‌کرد. هاشمی رفسنجانی در این خصوص بیان داشت: «چیزی که ما به دنبال آن هستیم، استقلال اقتصادی، علمی، فنی و تکنولوژیک است. از نظر ایران به صرف صدور ایدئولوژیک، انقلاب نمی‌تواند گسترش یابد» (کیانی، ۱۳۸۶: ۸۴). براساس این دیدگاه، اولویت منافع ملی بر مصالح فراملی در شرایط بروز تعارض، به دلیل مقتضیات زمانی است؛ بدین معنا که اگر هم از لحاظ اصول ارزشی مسئولیت‌های فراملی مقدم بر منافع ملی باشند ولی به لحاظ شرایط زمانی و مکانی منافع ملی بر آن‌ها اولویت دارد.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران خاتمی، هم از نظر بیان (لحن) و هم محتوا با تحول اساسی روبرو شد و اولویت خود را از توسعه اقتصادی به توسعه سیاسی معطوف ساخت. با روی کار آمدن دولت خاتمی، شاهد موج دیگری از ساختارگرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران هستیم. دولت خاتمی تلاش کرد سیاست تنش‌زدایی ناقص دولت هاشمی را با سازوکارهای جدیدی پیگیری کند. در همین دوره، ادبیات نظری گسترده‌ای در راستای تقویت رویکرد ساختارگرایی در سیاست خارجی ایران به وجود آمد. برخی تحلیل‌گران برآنند که «گفتگوی تمدن‌ها»، نظریه بدیلی به منظور حذف جبهه‌گیری‌های تخاصمی موجود در عرصه بین‌الملل، به‌شمار می‌آید (قنبرلو، ۱۳۸۷: ۳۶۶). طبق این تحلیل، شاید خاتمی نظریه‌پردازی کارگزار قلمداد شود که تلاش داشت از مجرای سیاست خارجی ایران در شرایط ساختاری حاکم بر جهان تحول ایجاد کند، اما به نظر می‌رسد دغدغه اولیه وی بازسازی وجهه جمهوری اسلامی به‌گونه‌ای بود که آماده تعامل مثبت با دیگران می‌باشد.

خاتمی به‌رغم انتقاد نسبت به برخی شرایط ناعادلانه حاکم بر نظام بین‌الملل، عمده‌ترین چارچوب و الزامات ساختاری آن را پذیرفته بود و درصدد بود سیاست خارجی ایران را مطابق با محدودیت‌های موجود ترمیم نماید. لذا، موضع خاتمی بیشتر ساختارمحورانه بود. اگر سه منبع هنجارها را در نظر بگیریم، یعنی هنجارهای بین‌المللی، هنجارهای نخبگان سیاسی داخلی و هنجارهای کل مردم، شاید بتوان قرابتی بین هنجارهای مردم جامعه ایران و هنجارهای جامعه بین‌المللی یافت. بنابراین، منابع هنجارهای به کارگرفته شده برای سیاست‌گذاری تنش‌زدایی و «گفتگوی تمدن‌ها» ناشی از فرهنگ و خواسته‌های سیاسی جدید مردم و هنجارهای پذیرفته شده جامعه بین‌المللی بوده است.

با درونی‌شدن این هنجارها، طی فرایندی طولانی و تکراری، هویتی دیگر برای کنشگر شکل می‌گیرد. بدین ترتیب ایرانیان باتوجه به دیگران و براساس مفاهیم

بینادهنی، برای خود هویتی متفاوت قائل می‌شوند و براساس هویت مذکور نقش و جایگاهی جدید برای خویش تعریف می‌نمایند. با چنین ابزاری نه تنها فهم بخش‌های مختلف جهان اسلام از یکدیگر عمیق‌تر می‌گردد، بلکه توجه مثبت سایر کشورها را نیز به فرهنگ و دین اسلام جلب می‌نماید. از این‌روست که اگر آرمان‌های دموکراتیک در داخل ایران با تکیه بر معیارهای اسلامی متجلی شود، می‌تواند علاوه بر صدور ارزش‌های انقلاب اسلامی به جوامع گوناگون جهان، اعم از اسلامی و غیراسلامی موجب کسب اعتبار و تشخص و به تبع آن، تأمین منافع ملی ایران شود.

تشیع‌گرایی در تکوین سیاست خارجی دولت احمدی‌نژاد نمود و برجستگی بیشتری یافت و عناصر ملی‌گرایی و تجددگرایی در سیاست خارجی عملاً به حاشیه رانده شدند. او با طرح شعارهای انقلابی و ادعای بازگشت به اندیشه‌های امام (ره) و با تأکید بر اهمیت مؤلفه‌های مذهبی و اسلامی به قدرت رسید. شاید بتوان گفت که بیشتر جنبه‌های سیاست خارجی احمدی‌نژاد برگرفته از آرمان‌گرایی سال‌های ابتدایی انقلاب می‌باشد. وی مؤلفه‌های اصلی راهبرد سیاست خارجی خود را حفظ استقلال همه‌جانبه کشور و تعامل بین‌المللی بر مبنای عدالت، صلح و عزت برای همه، مبارزه با بی‌عدالتی و تبعیض، ناامنی و تحقیر ملت‌ها و جنگ‌افروزی مطرح نمود: «امروز به واسطه خون شهیدان، مجدداً انقلاب اسلامی رخ داده است. انقلاب اسلامی در سال ۸۴ به وقوع پیوسته و ان‌شاءالله ریشه بی‌عدالتی‌ها را در دنیا خواهد خشکاند... دوران استکبار، سلطه، ظلم و بی‌عدالتی به سر آمده و امواج انقلاب اسلامی به زودی همه دنیا را در بر خواهد گرفت و نشانه‌های آن از هم اکنون پیداست» (کریمی‌فرد، ۱۳۸۸: ۱۸).

تأکید بر ارزش‌های انقلاب و صدور آن باتوجه به اصول قانون اساسی، استکبارستیزی و نفی سلطه‌پذیری، حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش، به طور مشخص حماس و حزب‌الله لبنان، گسترش رابطه با کشورهای آمریکای لاتین به‌ویژه ونزوئلا و بولیوی به دلیل تمایلات ضدامپریالیستی آنان از جمله مواردی است که دوره آغازین حیات انقلاب را بیشتر به یاد می‌آورد. در چنین فضایی، تلاش جمهوری اسلامی ایران برای احیای ارزش‌های انقلابی به دوری جدید از استراتژی تجدیدنظر/خسونت‌طلبانه علیه نظم و نسق موجود جهانی تعبیر شد (سیف‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۵۶) و به‌رغم تأکید مستمر رهبران سیاسی حاکم بر اعتدال سیاسی، مستمسکی برای آغاز دور جدید از فشارهای سیاسی بر ایران گردید.

تقدم منافع هویت محور بر منافع مادی

مردم ایران و کارگزاران آن، تاریخ معاصر ایران و سرنوشت آن را در نظام روابط بین‌الملل در قالب رفتار تهاجمی قدرت‌های استعمارگر از جمله آمریکا و دست‌نشانده آن در منطقه، یعنی رژیم صهیونیستی درک می‌کنند (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۳۴). در چنین فضای ذهنی، الگوی رفتاری حاکم و جهت‌گیری موجود سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال آمریکا و رژیم صهیونیستی، کاملاً طبیعی و منطقی است. باتوجه به زمینه‌های ذهنی موجود در جامعه‌های ایران و آمریکا طبیعی است که نوع نگرش و موضع‌گیری‌های رهبران دو کشور نسبت به یکدیگر دوستانه و نزدیک نباشد. نگاه انتقادی رهبران و تصمیم‌سازان دو جامعه هرچند به ساختار اجتماعی و جریان‌های سیاسی داخلی دو کشور و همچنین نظام بین‌الملل بستگی دارد، اما به نوعی با وضعیت نگرش‌های اجتماعی موجود در دو جامعه نیز مرتبط است و نمی‌تواند مستقل از آن‌ها درک شود. زمانی که گرایش عمومی در یک جامعه به هر دلیلی نسبت به کشور دیگر منفی می‌شود، رهبران نمی‌توانند به یکباره راهی متفاوت با جامعه خود برونند. از این‌رو می‌توان گفت، اختلاف‌های موجود میان دو کشور به گونه‌ای برساخته اجتماعی‌اند. به نظر می‌رسد تصاویر شکل‌گرفته نزد مردمان و نیز نخبگان دو کشور ایران و آمریکا دارای مؤلفه‌ها و ویژگی‌های متفاوتی است. این اختلاف نه تنها محدودیت‌های گفتمانی برای رهبران دو کشور به وجود می‌آورد بلکه محیط ذهنی و زمینه خاصی را نیز برای تصمیم‌گیری مهیا می‌سازد. به عبارت دیگر، آنچه برای ایرانیان واقعیت است تا اندازه‌ای و در زمینه‌هایی با آنچه برای آمریکایی‌ها واقعیت به شمار می‌رود تفاوت داشته و این گویای آن است که پدیده‌های بین‌المللی در نظام‌های فکری و ذهنی در میان مردمان دو کشور، مانند بسیاری دیگر از مردمان جهان، با تصاویر متفاوتی ظهور و بروز می‌یابند. لذا تا زمانی که این دو تصویر متفاوت به یکدیگر نزدیک نشوند، سازوکارهای دیپلماتیک و تصمیمات ناگهانی رهبران برای تغییر مسیر روابط دو کشور تأثیر بنیادینی نخواهد داشت. برای مثال، نگرش آمریکایی‌ها و ایرانی‌ها به نقش حکومت‌های کشور مقابل در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی منفی است. قضاوت ایرانی‌ها در مورد سیاست خارجی کشورشان مثبت‌تر از قضاوت آمریکایی‌ها در مورد سیاست خارجی کشورشان است. همچنین به نظر می‌رسد نگاه عمومی ایرانی‌ها نسبت به آمریکا، به‌خصوص دولت آمریکا، چندان مثبت نیست. البته این به معنای درخواست و انتظار درگیری و تقابل سخت‌افزارانه نیست. بخشی از این نگاه منفی ایرانی‌ها ناشی از آن است که آنان آمریکا را در مسیری مخالف با مفاهیم اسلامی و جهان اسلام می‌دانند. با این

حال، نظر مردم ایران درباره مردم آمریکا در آن حد منفی نیست و در ذهنیت ایرانیان، تفاوتی جدی میان مردم و دولت آمریکا شکل گرفته است. چنان که بررسی انجام شده توسط یک مؤسسه نظرسنجی نشان می‌دهد، این موضوع در مورد مردم آمریکا نیز صادق است؛ بیش از ۴۵ درصد از آمریکایی‌های مورد پرسش اظهار داشتند اطلاعی در مورد مردم ایران ندارند و از میان مابقی، بیش از نیمی از افراد نگاه منفی و بقیه، نگاه مثبت داشتند. این بدان معناست که موضع در برابر ایران، مسأله بخش مهمی از جامعه آمریکا نیست. تنها تفاوت این نگاه با نگاه ایرانیان در این است که تعداد افرادی که اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند در میان آمریکایی‌ها بیشتر است. ممکن است این پرسش مطرح شود که به‌رغم سودمندی همکاری برای طرفین، چرا هنوز مشکلات دو کشور از نظر دیپلماتیک حل و فصل نشده است؟ دلیل اصلی این امر آن است که نگرش‌های منفی و شبهه‌های فراوانی در اندیشه‌های جاری در بطن جوامع در این زمینه وجود دارد. وقتی بیشتر مردم و نخبگان جامعه اتهامات فراوانی در مورد کشور مقابل دارند - برای مثال در مورد نقش آمریکا در حل و فصل یا تعمیق و تشدید بحران‌های خاورمیانه - به راحتی نمی‌توان با یک تصمیم سیاسی ساده توسط رهبران، مشکلات موجود را حل کرد، بلکه این امر نیازمند صرف زمان و انرژی قابل توجه برای تصحیح ذهنیت برساخته موجود است. این واقعیت را می‌توان دال بر سازه شکل گرفته در ذهنیت رهبرانی دانست که به طور ناگزیر با نظام معنایی جاری در درون جامعه‌شان تعامل دارند که در آن نقدهای جدی نسبت به کشور مقابل وجود دارد اما گرایش آن بیشتر به استفاده از ابزارهای مسالمت‌جویانه برای حل و فصل مشکلات است؛ لذا نمی‌توان وضعیت روابط و چانه‌زنی‌های بین دو کشور را تنها محصول تصمیمات رهبران سیاسی پشت درهای بسته دانست زیرا رهبران در محیطی اجتماعی زندگی می‌کنند که محدودیت‌ها و الزاماتی را برای آن‌ها پدید می‌آورد (سلیمی، ۱۳۸۸).

یکی از دیگر ابعاد مهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، جهت‌گیری درقبال رژیم غاصب اسرائیل است. جمهوری اسلامی ایران ورای ملاحظات ژئوپلیتیک خود، به قطع رابطه با رژیم صهیونیستی مبادرت نموده و سیاست خاورمیانه‌ای را پیش گرفت که در غالب پارادایم‌های خردگرایانه قابل فهم نبود (آقایی و رسولی، ۱۳۸۸). پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به‌رغم تداوم و ثبات برخی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری سیاست خارجی ایران، از جمله تهدیدات از جانب رادیکالیسم عربی، رفتار این کشور در قبال رژیم صهیونیستی دچار دگرگونی اساسی شد روابط دولت ایران با این رژیم در دوران حکومت پهلوی در زمینه‌های گوناگون به‌ویژه در ابعاد امنیتی و اقتصادی بسیار دوستانه و نزدیک بود و پس از به رسمیت شناختن آن از سوی دولت

شاهنشاهی ایران به شکل دفاکتو، اتحاد استراتژیک این دو رژیم براساس دکترین پیرامونی بن‌گوریون شکل گرفت و تا سقوط حکومت پهلوی ادامه یافت (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۲: ۲۸). در حالی که روابط ایران و اسرائیل در این دوره زمانی در چارچوب پارادایم واقع‌گرایی قابل فهم است، اما تغییر مواضع ایران پس از انقلاب را نمی‌توان همچنان به کمک این پارادایم تبیین کرد. بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی، روابط فی‌مابین قطع گردید و سفارت اسرائیل در تهران در اختیار نمایندگان آزادی‌خواهان فلسطینی قرار گرفت. از آن پس، مسئله فلسطین و حمایت از آن در صدر اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت و رژیم صهیونیستی به عنوان عامل استعمار نوین غرب در منطقه خاورمیانه شناخته شد. در تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال رژیم صهیونیستی، باید به منابع هویتی این نظام نظر داشت.

براساس هنجارهای موجود در متون مذهبی تشیع، واحد تحلیل نه دولت سرزمینی دارای حاکمیت، بلکه امت اسلامی است که فراتر از مرزهای ایجادشده توسط استعمار قرار می‌گیرد. اهمیت حمایت از مستضعفین و مظلومان جهان و شتافتن برای دستگیری از آن‌ها نیز در این واحد معنا می‌یابد (قهرمان‌پور، ۱۳۸۳: ۴۱-۳۵). از جمله هنجارهایی که در این چارچوب می‌توان از آن نام برد، عدالت‌طلبی است که از اصول و ارزش‌های اساسی فرهنگ اسلامی و از مبانی صدور انقلاب می‌باشد که ناگزیر بدل به نوعی ارزش در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران شده است و بازتاب عملی آن را می‌توان در تأکید رهبران انقلاب بر حمایت از مسلمانان جهان و جنبش‌های آزادی‌بخش آنان همچون جنبش آزادی‌بخش فلسطین و حزب‌الله لبنان دید که از دیدگاه نظام سلطه در تقابل و تعارض کامل با امنیت رژیم صهیونیستی می‌باشد.

مؤلفه هویتی دیگر مؤثر بر شکل‌گیری سیاست خارجی ایران اسلامی، قاعده نفی سبیل است که براساس آن سلطه کافران بر مسلمین اکیداً و شدیداً نفی شده و از آن رو که جمهوری اسلامی ایران، رژیم صهیونیستی را مظهر سلطه ارزش‌ها و تمایلات استعماری غرب می‌داند، هرگونه سازش و همکاری با آن را رد می‌کند (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۲: ۴۴-۳۲). از سوی دیگر، شناخت دارالاسلام و وظیفه دولت اسلامی در مبارزه با دارالکفر جهت تغییر رفتار آن و در نهایت حفظ مصلحت اسلامی، همگی در جهت‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال رژیم صهیونیستی نقشی تعیین‌کننده دارند (عمیدزنجانی، ۱۳۷۹: ۶۷-۶۱).

نتیجه‌گیری

سیاست خارجی جمهوری اسلامی، به نوعی حاصل تاریخ معاصر ایران و به نوعی دیگر، برسازنده آن است. ادراک و تلقی خاصی که جامعه ایرانی در سال ۱۳۵۷ و بعد از آن نسبت به تاریخ معاصر داشته منبع عمده ای است که در چارچوب آن، جهان امروز برای انقلابیون دسته‌بندی و معنادار شده و در نهایت به کنش با آن پرداخته می‌شود. مردم ایران و کارگزاران آن، تاریخ معاصر ایران و سرنوشت آن در نظام روابط دولت‌ها را در قالب رفتار تهاجمی قدرت‌های بزرگ، استعمار، نقض تمامیت ارضی، کودتا، دست‌نشانده‌گی و سایر واژه‌های دارای بار منفی ادراک می‌کنند. ایرانیان رفتار صدوپنجاه ساله غرب در مواجهه با ایران را به مثابه لکه ننگی بر تاریخ شکوهمند خود به‌عنوان یک ملت متمدن می‌دانند که به واسطه سیاست‌های آن‌ها به جایگاهی حاشیه‌ای در سیاست جهانی غلتیده شده بود. تلقی ایرانیان معاصر در مورد تجربه مواجهه با غرب به هیچ‌وجه مثبت نیست و در این چارچوب، نگاه آن‌ها به ساختار فعلی نظام بین‌الملل اساساً مثبت نمی‌باشد. از این‌روست که به نوعی می‌توان رفتار ایرانیان با غرب را در زمان ناتوانی، در چارچوب الگوی بی‌طرفی و برحذر ماندن از شر زمانه یافت (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۰۲-۹۸). در این فضای فکری و تلقی ایرانیان از تجربه مواجهه با غرب، سیاست خارجی ایران در دوران معاصر، رفتارهای گوناگونی را در پیش گرفته است؛ تا زمان مشروطه نمی‌توان از الگوی رفتاری مشخصی در ساخت‌بندی سیاست خارجی ایران سخن گفت ولی پس از مشروطه و تا وقوع انقلاب اسلامی، دو الگوی کلی بی‌طرفی و انطباق رضایت‌آمیز از سوی دولت‌های ایران مورد توجه قرار گرفته است. در قالب الگوی اول که به نحو مشخص از زمان مشروطه تا کودتای ۲۸ مرداد کاربرد داشت، دولت‌های ایران سعی می‌کردند با دور نگه‌داشتن ایران از منازعات قدرت‌های بزرگ، از رقابت آن‌ها جهت حفظ تمامیت ارضی ایران استفاده کنند. گرایش رضاخان به آلمان در این میان، یک بدعت محسوب می‌شود که نتیجه آن، حامیان سیاست قدیم را بر مطلوبیت الگوی خود مصرتر کرد. با وقوع کودتای ۲۸ مرداد، سیاست خارجی ایران در ابعاد گوناگون در مسیری افتاد که ذیل سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ قابل شناخت بود. باید به این نکته توجه داشت که این الگوی رفتاری تنها ناشی از تحمیل قدرت‌های بزرگ نبود، بلکه همچنین از دیدگاهی در نزد برخی نخبگان دوره پهلوی برمی‌آمد که مطابق آن، منفعت یک کشور حاشیه‌ای ضعیف در ساختار قدرت محور نظام بین‌الملل، جز در صورت قرار گرفتن ذیل سیاست قدرت برتر ممکن نمی‌شد (احتشامی، ۱۳۷۸: ۶۷-۷۱). الگوی رفتاری سیاست خارجی نظام انقلابی در نفی و طرد این الگوی بی‌طرفی و انطباق رضایت‌آمیز دولت‌های قبلی، به سوی اعتراض به رفتار قدرت‌های بزرگ، قواعد

حاکم بر نظام بین‌المللی و ساختار قدرت محور آن نظام جهت داشت. از این‌رو، سیاست نفی، از بُعدی متوجه نفی تجربه سیاست خارجی دولت‌های گذشته ایران و از بُعدی دیگر، متوجه نفی ساختار مسلطی بود که مصیبت‌های رفته بر ایران در طی تاریخ معاصر از سوی آن دیده می‌شد و کلیت این نفی، مبتنی بر تجربه معاصر ایرانیان در برخورد با غرب و به نحو متقابل، حاصل روایت قرائت‌های انقلابی از این تاریخ است که اثر مهمی بر گرایش‌ها و هویت نظام انقلابی در دوران پس از انقلاب داشت.

هویت ایرانی همانند رفتار سیاست خارجی آن از تنوع، پیچیدگی، انعطاف‌پذیری و تغییرپذیری برخوردار است. بنابراین، طبیعی به نظر می‌رسد که دچار تغییرات مرحله‌ای شود. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران طی حیات خود به یک شیوه عمل نکرده است و همه تحلیل‌گران نوعی دوره‌بندی را در باب رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، به فراخور نوع و زاویه نگاهشان، ارائه داده‌اند.

جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام نوپا و دارای یک ذهنیت و تلقی خاص وارد عرصه جهانی شد و دست به اقداماتی زد که در اغلب موارد، نظم مستقر در صحنه جهانی را به چالش می‌کشید. در اینجا شاهدیم که در دیالکتیک امر داخلی و عرصه بین‌المللی، گفتمان سیاست خارجی ایران با حرکت از ابعاد آرمان‌گرایانه‌تر به سوی ابعاد مصلحت‌گرایانه‌تر منابع هویتی، تلاش در جهت انطباق با الگوهای رفتاری مستقر دارد (لاریجانی، ۱۳۶۹: ۵۰-۴۳). از سوی دیگر تکیه بر این عناصر مصلحت‌گرایانه‌تر، در دوره‌های بعدی، با تغییر در اولویت‌سنجی‌های نخبگان نظام بیشتر می‌شود، به گونه‌ای که آنچه در ابتدای انقلاب در باب پی‌افکندن نظم آرمانی و مطلوب عنوان می‌شد، با اشاره به محدودیت‌ها و ضرورت‌های فوری‌تر چون توسعه، به آینده واگذار می‌شود. اوج این روند هنگامی است که در سایه ورود نیروهای اجتماعی و سیاسی جدید، سیاست خارجی ایران، از استناد معنای منفی به نظم مستقر ابا دارد و با بازآفرینی عناصر هویتی نوین، اولویت را در انطباق با آن تعریف می‌کند و این الگوی رفتاری، به نحو طبیعی مقاومت‌هایی را بر می‌انگیزد؛ مقاومت‌هایی که خواهان نوعی بازگشت رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی به الگوی آرمان‌گرایانه‌ای هستند که فکر می‌شود الگوهای انطباق‌گرا، آن را به حاشیه رانده‌اند. فارغ از این دوره بندی‌ها، نکته اصلی از منظر سازه‌نگاری، نشان دادن این دگردیسی‌های رخ داده در ذهنیت‌ها و هویت و بنابراین، قضاوت‌ها و اولویت‌سنجی‌هاست و در این فرایند است که در اثر تعامل ساختار و کارگزار، هم ساختار دچار تحول می‌شود و هم کارگزار به محدودیت‌های خود آگاه می‌شود، منابع هویتی جدید می‌پذیرد و در نهایت احتمالاً ذهنیت و تلقی‌های خود را

دگرگون می‌کند و براساس این تحولات، رفتار آن نیز دگرگون می‌شود. سخن سازهانگاری در این میان، بازگرداندن نگاه‌ها به سوی هویت نظام می‌باشد که در سایه غلبه الگوهای ماتریالیستی و ساختاری، توجیه‌ناشده باقی مانده است و منبع بسیاری از ناتوانی‌ها جهت درک رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوره‌های گوناگون و تحولات آن بوده است. دگرگونی‌های نظری و رفتاری در رفتار سیاست خارجی ایران بیان‌گر آن است که قالب‌های هویتی متفاوت و متنوعی در ساختار اجتماعی ایران وجود داشته و انعکاس آن در حوزه سیاست خارجی تأثیر زیادی گذارده است.

منابع

الف) فارسی

۱. آقایی، داود و رسولی، الهام، «سازهانگاری و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال اسرائیل»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران: شماره یکم، پیاپی ۳۹، (بهار ۱۳۸۸).
۲. احتشامی، انوشیروان (۱۳۷۸)، سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی؛ اقتصاد، دفاع و امنیت، ترجمه: ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۳. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۲)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، چاپ دوم، تهران: نشر قومس.
۴. اسپوزیتو، جان (۱۳۸۲)، انقلاب اسلامی و بازتاب جهانی، ترجمه: محسن مدیرشانه‌چی، تهران: انتشارات اسلام و ایران.
۵. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳)، سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر، تهران: گفتمان.
۶. حاجی‌یوسفی، امیرمحمد، «سیاست خارجی ایران در قبال اسرائیل»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره یکم، (۱۳۸۲).
۷. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۶)، «هویت و منافع در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، در کتاب منافع ملی جمهوری اسلامی ایران، داود کیانی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۸. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال، «سیاست خارجی رهایی‌بخش: نظریه انتقادی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۲، شماره دوم، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، (۱۳۸۷).
۹. قوام، سیدعبدالعلی (۱۳۸۸)، روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها، تهران: سمت.
۱۰. رضانی، روح‌الله (۱۳۸۱)، چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر نی.

۱۱. رنجبر، مقصود (۱۳۸۶)، «منافع ملی و مسئولیت‌های فراملی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، در کتاب منافع ملی جمهوری اسلامی ایران، داود کیانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۲. سلیمی، حسین، «رویکرد سازه‌انگاران به زمینه‌های اجتماعی روابط ایران و آمریکا»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال چهارم، شماره دوم، (بهار ۱۳۸۸).
۱۳. سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۴)، سیاست خارجی ایران رهیافتی نظری - رویکردی عملی، تهران: میزان.
۱۴. طاهایی، سیدجواد، «امام خمینی و مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره اول، (بهار ۱۳۸۸).
۱۵. عطایی، فرهاد و بهستانی، مجید، «هویت و غیریت در زمان شکل‌گیری کشور ایران از منظر شاهنامه: دیدگاه انسان‌باورانه ایرانی در سیاست خارجی»، فصلنامه روابط خارجی، سال دوم، شماره چهارم، (زمستان ۱۳۸۹).
۱۶. عمیدزنجانی، عباسعلی (۱۳۷۹)، فقه سیاسی: حقوق تعهدات بین‌المللی و دیپلماسی در اسلام، تهران: سمت.
۱۷. غرایق‌زندی، داود، «اصول و مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: جستاری در متون»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره دوم، پیاپی ۴۰، (تابستان ۱۳۸۷).
۱۸. فیرحی، داود، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران: نشر نی.
۱۹. قنبرلو، عبدالله، «بررسی رویکردهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر مسأله کارگزار - ساختار»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره دوم، پیاپی ۴۰، (تابستان ۱۳۸۷).
۲۰. قهرمان‌پور، رحمان، «تکوین‌گرایی: از سیاست بین‌الملل تا سیاست خارجی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفتم، شماره دوم، پیاپی ۲۴، (تابستان ۱۳۸۳).
۲۱. کریمی‌فرد، حسین، «تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس مؤلفه‌های هویت ملی»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، مجله دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره دوم، (تابستان ۱۳۸۸).
۲۲. کیانی، داود (۱۳۸۶)، «بازگشت به منافع ملی»، در کتاب منافع ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۳. لاریجانی، محمدجواد (۱۳۶۹)، مقولاتی در استراتژی ملی، تهران: مرکز ترجمه‌ونشر کتاب.
۲۴. متقی، ابراهیم و کاظمی، حجت، «سازه‌انگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره چهارم، پیاپی ۳۷، (زمستان ۱۳۸۶).
۲۵. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۶)، دموکراسی و هویت ایرانی، تهران: کویر.

۲۶. مشیرزاده، حمیرا و مسعودی، حیدرعلی، «هویت و حوزه‌های مفهومی روابط بین‌الملل». فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره چهارم، پیاپی ۳۹، (زمستان ۱۳۸۸).
۲۷. مشیرزاده، حمیرا، «سازهانگاری به عنوان فرانظریه روابط بین‌الملل»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، پیاپی ۶۵، (پاییز، ۱۳۸۳).
۲۸. نقیبزاده، احمد (۱۳۸۱)، تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲۹. نقیبزاده، احمد (۱۳۸۳)، جامعه‌شناسی بی‌طرفی و روانشناسی انزوآگرایی در تاریخ دیپلماسی ایران، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه
۳۰. ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه: حمیرا مشیرزاده. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳۱. ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، «مسأله کارگزار - ساختار در نظریه روابط بین‌الملل»، اندرو لینکلتر (تدوین) مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: چالش علم و سنت، ترجمه: بهرام مستقیم. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳۲. وهاب‌پور، پیمان، «نقش‌آفرینی اتحادیه اروپا از دیدگاه سازهانگاری». پژوهش حقوق و سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی، سال هفتم، شماره ۱۴، (بهار و تابستان، ۱۳۸۴).
۳۳. یزدان‌فام، محمود، «مقدمه‌ای بر تحلیل سیاست خارجی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره دوم، پیاپی ۴۰، (تابستان ۱۳۸۱).

(ب) لاتین

1. Appiah Kwame, Anthony (2005), **The Ethics of Identity**, Princeton: Princeton University Press.
2. **Poll of Iranians and Americans**, worldpublicopinion.org, January 2008, P11.
3. Ruiz Lester, Edwin (2002), "Culture, Politics, and the Sense of the Ethical: Challenges for Normative International Relations", in Paul Wapner and Lester Edwin, London: Rowan and Little field Publication.
4. Smith, Steve (2001), "Foreign Policy is What States Make of it: Social Construction and International Relations Theory. In: Foreign Policy in a Constructed World", International Relations in a Constructed World, Editor: V.Kubalkova, Armonk m. e. Sharpe.
5. Waltz, Kenneth (1979), **Theory of International politics**, Reading, Mass: Addison- Wesley.
6. Wendt, Alexander, "Collective Identity Formation and the International State", American Political Science Review, Vol. 88, (1994a), P. 384.

7. Wendt, Alexander, “**Anarchy is What States Make of It**”, International Organization, Vol. 46, No. 2, (1994b), PP. 391-425.
8. Wendt, Alexander, “**Anarchy Is What States Make of It**”, International Organization, Vol. 46, (1994), PP. 391-425.
9. Willmer, Franke (2002), **The Social Construction of Man, the State and War: Identity, Conflict and Violence in the Former Yugoslavia**, London, Routledge.